

قطعه گم شده پازل تاریخ مطبوعات ایران

یادی از علی اصغر آذرمی؛ پیرترین و پرسابقه ترین خبرنگار کشور که ۴۰سال پیش در تنهایی و گمنامی رفت



روزنامه نگار همایون دلدنبد

مرداد ۱۳۹۸ برمی گردد. چیزی حوالی این روزها، علی اصغر آذرمی که حالا سه سالگی هست، رخ از جهان فانی پو شانده. آن دوران نود و شش ساله ای بلند قامت و لاغر بود که ۸۱ سال فعالیت مطبوعاتی را در کارنامه کاری اش می شد دید. آن هم با سمت های مختلف، از خبرنگر نویسی بگیرد تا مدیر مسئولی و حتی مؤسس چند روزنامه بودن. با این همه، توی دو اتاق بی نور

و تار عنکبوت بسته اش که ردیف سوسک ها و ساس ها دیوار هایش را شیار می زدند، پیکر او، بدون کمترین اندوخته مالی یا حتی داشتن یک همسراه و پرستار، مثل یک خط صاف روی تخت کشیده شده بود. پهلوی یک لیوان آب و نایلونی پر از قرص های ریز و درشت و شربت های تلخ و شیرین، در حالی که بخشی

فلش دوربین عکاس مدام روشن و خاموش می شد، روی جزئیات خانه ای چهل متری در محله کوشش، اما آنچه ثبت می کرد، سیاه بود. خاکستری و شاید تنها نقطه سفید، علی اصغر آذرمی، بود که عنوان قدیمی ترین و پرسابقه ترین خبرنگار زنده ایران را در پسوند نامش داشت.

توی آن فضا که تنهایی و انزوا، مثل غبار روی اندک وسایل خانه نشسته بود، او روشن بود. شبیه تکه ای بریده شده از نابلوی آفتابگردان ونگو که انگار به اشتباه روی زمینه ای مشکی چسباند به باشند. اشتباه نبود اما. حقیقت داشت، حقیقتی گویا از بی قدر بودن

یک عمر کار فرهنگی کردن و خون دل خوردن برای رفع مشکلات شهری و کشوری. ما چرا به

کارنامه پر و پیمان

آذرمی در مشهد، کارش را با روزنامه «پرخاش، شروع کرد، اما هم زمان برای روزنامه های «کارزار»، «هوشیار» و «آفتاب شرق» هم قلم می زد. نیمه دوم دهه ۲۰ بود که روزنامه «آذنگ» را تأسیس کرد. او برای بسیاری از روزنامه ها و نشریه های آن دوران مانند، فرمان، «نبرد ملت»، «پرچم اسلام»، «اطلاعات»، «ایران»، و «خراسان» مطلب می نوشت.

چرا توقف کنم؟

کاش من هم عبور تو را دیده بودم



جنبه جعفریان نویسنده و روزنامه نگار

که نشسته ام و ماشین می افتد در آن امتداد مستقیم منتهی به آن دایره مینا، گریه می کنم تا خود ورودی ها. از میدان تختی گریه می کنم تا خود ورودی ها. و خیلی از این خوشم می آید که بیشتر وقت ها راننده ها هیچی ازت نمی پرسند و هیچ نظری و تحلیلی نمی دهند و کاری به کارت ندارند. انگار درستش همین است، و روال همین است. برای من مرکز این تجربه، نشستن در صحن ها و سپردن آدم هاست. از این کار سیر نمی شوم. و از آن، هرگز دست خالی بر نمی گردم. در این جهان مکان های چندانی نیستند که وقتی از آن ها به خودت برمی گردی آدم بهتری باشی. نه حتی با دیگران. با خودت. ظاهرش خوب بود. خیلی با ما فرقی نداشت. لباس هایش هم تمیز و آراسته بودند. هر چند گران قیمت نبودند. چشم های درشت و مهربانی داشت. با موهایی خیلی کوتاه، حتی

خون جگر که هست بگو نان نخواستیم...



و وقتی که رسیدی در نزدیک ترین جای ممکنش بایستی و پشت به سوز و رو به مردم حرف بزنی و بگویی آنچه دیدی و برایشان روایت کنی که چه شد که به اینجا رسیدی بکوه سوزه ات آنچه انتظار داری را رو نکند و نتوانی هم خیلی زخم هایش را بخارانی... همین که یک روز در تقویم ما روز خبرنگار هم هست به پرکت خونی است که از شهدای بر زمین ریخته و خون غیور بوده و جوشیده و آن قدر سرخ و داغ بوده که توانسته جوهر شود بر صفحه سفید

همه تقویم های ایران و ثبت شود بر جریده عالم دوام این خون. یادداشت روز خبرنگارم را دو قسمت می کنم می خواهم یک خرده با آقایان مسئول و مدیر و دست اندرکار حرف بزنم. برادر من، وقتی یکی از اصحاب مطبوعات به شما زنگ می زند و قول و قرار گفت وگو یا مطلب می گذارد دستش را توی پوست گردو نگذارد و با جملاتی مثل حالا ببینم، عرض می کنم خدمتان ببینم چه می شود و استخاره بکنم، جوابش را ندهید، اینکه بگویید توی جلسه هستم و مثلا سه ساعت دیگر در خدمت هستم خیلی تکراری شده است یا بگویید گفت وگو می کنم یا بگویید نه، اینکه خبرنگار را قلم در هوا نگه دارید و دم صفحه بندی بگویید نه وقت ندارم یا تلفن جواب ندهید یا دایورت کنید روی شماره دفتر هم خیلی کار جذابی نیست، روزنامه نگار طفلک باید صفحه را برساند و اگر نرساند هر دقیقه تأخیر در چاپخانه جریمه خواهد داشت.

عزیز دل برادر

اینکه به هر مناسبتی گل و شعر و استیکر و قلب قرمز و موسیقی های آرامش بخش را محبت کن

و برای برادران روزنامه نگار هم بفراست، آن ها هم

از تاریخ مطبوعات ایران کنار دستش زنده بود. این تاریخ زنده که معلوم نیست پس از او، که زن و فرزندی هم نداشت، چه بر سرش آمد، شامل مجموعه کاملی از صدها عکس، صفحات مختلف جراید قدیمی، مجلات، کارت های مختلف خبرنگاری، اساس نامه تأسیس روزنامه ها در ایران دوران های مشروطه تا انقلاب اسلامی و بسیاری دیگر می شد که از کف تا سقف چیده شده و وجب به وجب آن فضا را پر کرده بود، آرشیوی شخصی، حاصل یک عمر خبرنگاری کردن در کوچه پس کوچه های مشهد یک قرن پیش.

علی اصغر تنهای سال ۱۳۹۸، اصالتا بایلی بودو آن طور که خودش می گفت، پشت لب سبز نکرده بوده که خبرنگار نشریه «داد» شده بود. چند سالی را به همین روال گذرانده تا اینکه گزارشی درباره اقدامات خلاف قانون یکی از رجال سرمایه دار کشور می نویسد و پس از آن است که فرار از اذیت و آزارها و تهدید به مرگ اربابان زور و قدرت، او را پناهنده شهر امام رضا^(ع) می کند. در مشهد، نخستین خبری که مخابره می کند، حمله متفقین است در شهریور ۱۳۲۰. بعد از آن هم توی جراید مختلف از موضوعات متفاوتی قلم می زند. از ظلم، فساد و بی عدالتی



برای مطالعه آخرین مصاحبه مرحوم آذرمی در تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۹۸ با روزنامه شهرآرا کد را اسکن کنید.

نخستین دهه روزنامه فروشی در مشهد

آذرمی علاوه بر اینکه نمایندگی توزیع روزنامه های غیروطنی در کشور را داشته است، در اواخر دهه ۲۰ تصمیم می گیرد به شیوه پایتخت نشین ها در مشهد دهه روزنامه فروشی دایر کند. او سال ۱۳۲۸ به آستان قدس رضوی می رود و آنجا موضوع راه اندازی دهه روزنامه فروشی را مطرح می کند. تمام مراحل اداری اش را هم ملی می کند تا بالاخره موفق می شود دو دهه روزنامه فروشی یکی برای بالاخیابان و دیگری برای پایین خیابان دایر کند.

می توانست مرد خوش تیپی به حساب بیاید. وقتی خواست از جامهری کنار من مهر بردارد گفت «با اجازه». کمی تعجب کردم. اما چیزی نگفتم. مهر را که برداشت و خواست نمازش را شروع کند با دست اشاره کرد و گفت «شما هم بفرمایید». این بار کمی بیشتر تعجب کردم. اما چیزی به نظرم غیر عادی نیامد. خیلی منتظر نشد که من جوابی بدهم یا کاری نکنم. خودش قامت بست و ایستاد به نماز. اما چند لحظه بعد صورتش را برگرداند سمت چپ و مردمی را که داشتند توی صحن این طرف و آن طرف می رفتند تماشا کرد. نه. این دیگر عادی نبود. من همان طور نگاهش می کردم.

مرد صورتش را دوباره چرخاند سمت قبله و بعد به جای رکوع به عقب خم شد. حالا صورتش رو به آسمان بود. فکر کردم الان است که به پشت بیفتد ولی نیفتاد. دوباره صاف شد. قنوت انجام

SHAHRRARANEWS.IR

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز:
- مسئول پانزدهم
- مرداد ۱۴۰۲
- ۲۱ محرم ۱۴۴۵
- شماره ۴۰۰۶

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



میتاقلنامه اخلاق حرفه ای

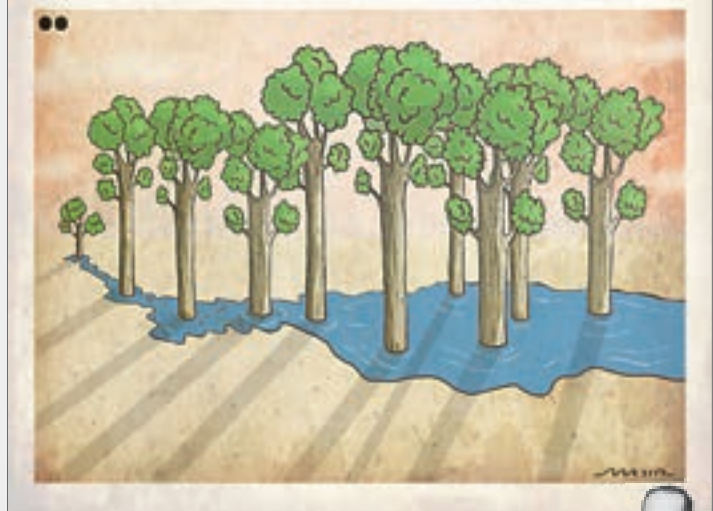
- نماینبر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۸۸۹



۳۶°	۱۳°	↓	۳۰%	☀
۳۲	ظهر	۲۶	صبح	🕒
۲۸	شب	۳۴	عصر	🕒

- اذان ظهر: ۱۱:۳۷:۱۵ نیمه شب شرعی: ۲۲:۴۹:۳۱
- غروب آفتاب: ۱۸:۳۰:۴۱ اذان صبح فردا: ۰۳:۰۹:۳۱
- اذان مغرب: ۱۸:۵۰:۳۱ طلوع آفتاب فردا: ۰۴:۴۴:۳۷

کارتون شهر



مجید ادیبی

تقدیم به همه خبرنگاران عالم...

شوخی بی شوخی

مصائب یک خبرنگار



امیرحسین طبریزپار

مسئول ناراحت می شد و مصاحبه نصفه کاره می ماند. اگر حقوقم دیر واریز می شد و اعتراض می کردم، می گفتند کاش همان اندازه که دغدغه معیشت خودت را داشتی، برای معیشت اقشار فرودست هم نگران بودی. اگر هم اعتراض نمی کردم می گفتند: این حتی توانست حق خودش یک نفر را مطالبه کند، چطور می تواند حق و حقوق مردم یک جامعه را مطالبه کند.

اگر اعتراض می کردم که چرا سردبیر خبری را که نوشته ام شخم زده و در آن کاشت و برداشت انجام داده است، می گفتند تو اصول حرفه ای خبرنگاری و روزنامه نگاری و سلسله مراتب را بلد نیستی.

اگر هم اعتراض نمی کردم، همکارانم می گفتند: خبرنگاری که نتواند از مسئول بالادست خودش انتقاد کند، مطمئنا از بنیه مسئولان هم نمی تواند

انتقاد کند. اگر درباره خبرهای زرد می نوشتم می گفتند از دنیای خبرنگاری هیچ چیز نمی داند! اگر هم درباره خبرهای جدی تر می نوشتم می گفتند همیشه اخبار کسل کننده و تکراری می نویسد.

حق باشماست

بیان مشکلات باشما انعکاس و پیگیری باما

راه های ارتباطی

۰۵-۳۷۲۸۸۸۸۱

